

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه‌ای از مباحث جلسه‌ی قبل

بحث در رابطه با آیه‌ی شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» بود. برخی نکات مربوط به این آیه شریفه که در کلمات بزرگان آمده است را ذکر کردیم.

در مورد کلمه‌ی «إلا» بحث کردیم و بحث رسید به کلمه‌ی «تكون» که آیا این «تكون» تامه است یا ناقصه؟ آنهایی که تكون را تامه گرفتند تجارة را به رفع خواندند «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً» و آنهایی که تكون را ناقصه گرفتند اسم تكون می‌شود مقدر و تجارة می‌شود خبر.

بیان مرحوم اصفهانی

اینجا یک بیانی را مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) دارد.

[1] ایشان می‌فرمایند: قائلین به بطلان فضولی باید حصر را به دست بیاورند و حصر مبنی بر قرائت رفع است «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً» و در نتیجه «عن تراضٍ» بمنزلة الخبر می‌شود و قید برای تجارت نیست؛ اما اگر ما تجارة خواندیم اینجا حتماً باید قیدیّت عن تراضٍ را اثبات کنیم.

مدعای مرحوم اصفهانی این است که ما اگر «[إلا أن تكون تجارة](#)» خواندیم، حصر هست و کان هم کان تامه است و اینجا ما دیگر نیازی به اثبات اینکه «عن تراضٍ» قید برای تجارت باشد نداریم.

دیروز هم عرض کردیم یکی از مطالبی که اصفهانی دارد و دیگران ندارند این است که ایشان از کلمه بینکم استفاده کرده که موضوع آیه تصرفات معاملیه است. تصرفات معاملیه بین شما فقط باید تجارت باشد، اینجا بین مالک و آن مالک دیگر واقع نشده در بیع فضولی. در بیع فضولی بین مالک اصلی و مالکین اصلیین تجارتی واقع نشده پس باید بگوییم باطل است.

اما اگر آمدم به قرائت نصب خواندیم - که مشهور همین قرائت نصب است و قرائت رفع بر طبق یکی از قراء سبعه است - اینجا حتماً باید بیایم اثبات کنیم برای بطلان بیع فضولی که «عن تراضٍ» قید برای تجارت است و ظاهر فرمایش مرحوم اصفهانی این است که در این فرض حصر تنها به درد نمی‌خورد و باید علاوه بر حصر، اثبات کنیم که عن تراضٍ عنوان قیدیّت را برای تجارت دارد. یعنی شارع می‌فرماید: فقط تصرّف در جایی درست است که تجارت ناشی از تراضی باشد، این هم باز یک نکته‌ای است برخلاف آنچه که مرحوم شیخ فرمود.

مرحوم شیخ فرمود: کسانی که می‌خواهند به آیه برای بطلان فضولی استدلال کنند، باید از یکی از این دو روش استدلال کنند. یا باید مفهوم حصر را اثبات کنند؛ یعنی اگر فقط مسئله‌ی مفهوم حصر باشد دیگر مسئله تمام است. یا باید اثبات کنند عن تراضٍ قید است و از راه مفهوم وصف وارد شوند. ظاهر این عبارت مرحوم اصفهانی این است که حصر تنها روی قرائت نصب فایده ندارد إلا أن تكون تجارة، این عن تراضٍ را اگر کسی خبر بعد الخبر قرار دارد دیگر نمی‌شود به این آیه استدلال کرد برای بطلان بیع فضولی. باید اثبات کنیم قیدیّت را، یعنی بگوییم این عن تراضٍ قید برای تجارت است تا بشود به آیه برای بطلان بیع فضولی استدلال کرد، این راجع به کلمه‌ی کان و اعراب در تجارة.

اما دو مطلب مهم دیگر در آیه باقی می‌ماند؛ یکی اینکه مراد از تجارت چیست؟ دوم اینکه مرحوم شیخ احتمال دادند «عن تراضٍ» خبر بعد الخبر است، که نخست باید ببینیم در صورتی که خبر بعد الخبر باشد، چه معنایی پیدا می‌کند. چون در «عن تراضٍ» دو احتمال وجود دارد: یکی احتمال قیدیّت است یعنی تجارت مقید به تراضی که قائلین به بطلان فضولی باید «عن تراضٍ» را قید قرار بدهند، دوم مسئله‌ی احتمال خبر بعد الخبر است که «عن تراضٍ» یک خبر دوم برای اسم تكون باشد؛ و بعد باید بگوییم معنایش چه خواهد شد.

بیان مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در جلد دوم منیة الطالب صفحه 26 می‌فرماید:

[2] اساساً استدلال قائلین به بطلان فضولی به این آیه باطل است، چرا؟ چون تجارتی که در آیه آمده مراد اسم مصدر و مسبب است؛ و مسلّم این اسم مصدر باید مقرون به رضا باشد. ایشان در ادامه می‌فرمایند: تجارت در این آیه به معنای آن تجارت عقدی و انشاء عقدی نیست.

اگر تجارت در این آیه همان عقد باشد یا انشاء عقدی باشد اینجا مجالی برای استدلال قائلین به بطلان هست بگوییم آیه می‌گوید خود مالک باید «تجارةً عن تراض» داشته باشد، اینجا عقد را فضولی خوانده. در حالی که تجارت در اینجا مراد مسبب از این عقد است یعنی یک عقد بیعی هست که این عقد بیع سبب است برای ملکیت، شارع می‌گوید اگر این ملکیت برای طرفین بخواید محقق شود باید مقرون به رضا باشد در عقد فضولی هم فضولی عقد را خوانده آن که اصلاً تجارت نیست، زمانی که مالک می‌آید اجازه می‌دهد این اثر محقق می‌شود، ملکیت محقق می‌شود، در همین زمان هم این ملکیت مقارن با رضاست، پس آیه دلالت بر بطلان بیع فضولی ندارد.

اینجا یک اضافه‌ای را مرحوم محقق نائینی در ادامه کلامش دارد و آن دقت بسیار خوبی است که ایشان کردند؛ کسی به مرحوم نائینی می‌گوید شما اگر این عقد را تجارت نمی‌دانید، عقدی که فضولی خوانده، آن طرف مقابل اصیل است و این طرف فضولی بوده، شما می‌فرمایید این تجارت نیست؟ تجارت آن مسبب و اسم مصدر است، پس لازمی فرمایش شما این است که بر طرف مقابل وفای به این عقد لازم نباشد چون تجارتی هنوز واقع نشده، در حالی که مشهور می‌گویند اگر فضولی آمد با یک طرف اصیل معامله‌ای را انجام داد عقد از طرف اصیل لازم است و او دیگر حق مخالفت ندارد. بله اگر بعداً این طرف معامله مالک اجازه نداد عقد به هم می‌خورد اما اگر اجازه داد عقد تام است، سؤال این است شما که به آن عقد فضولی تجارت نمی‌گویید به چه دلیل بر طرف مقابل وفا واجب است؟

باز به عبارت دیگر برای چه جهت بر طرف مقابل وفا واجب است در حالی که هنوز مسبب که ملکیت است محقق نشده، شما می‌گویید مسبب از زمانی می‌آید که این مالک اجازه بدهد، پس تا زمانی که مالک اجازه نداده هنوز مسبب نیامده، مع عدم تحقق المسبب به چه دلیل بر آن طرف اصیل عقد لازم است و باید وفا کند؟

مرحوم نائینی می‌فرماید: موضوع وجوب وفا همان التزام عقدی است ولو مسبب محقق نشده باشد، می‌فرماید: این **اوفوا بالعقود** موضوعش کجاست؟ جایی است که اگر کسی یک التزام عقدی پیدا کند ولو مسبب که ملکیت است هنوز محقق نشده باشد و بعد ایشان یک مثالی می‌زنند.

این مثال فکر می‌کنم برای شما تازگی داشته باشد، من به صورت سؤال مطرح می‌کنم؛ اگر در یک عقدی موجب آمد ایجاب را خواند و گفت بعثک، ولی هنوز قابل قبلت را نگفته است، آیا موجب می‌تواند از ایجابش برگردد یا نه؟ آنچه بدو به ذهن می‌آید همین است که بله می‌تواند برگردد و هنوز عقدی واقع نشده، این گفت بعثک و پشیمان شد، به دیگری می‌گوید قبلت را نخوان و من پشیمان شدم، ولی نظر مرحوم نائینی برعکس این است.

مرحوم نائینی می‌فرماید: اگر کسی ایجاب را خواند قبل از اینکه قابل قبلت را بگوید، «يمكن أن يقال» حالا نمی‌شود بگوییم فتوای قطعی هم داده، به عنوان «يمكن أن يقال» فرموده، «يمكن أن يقال ليس للموجب الفسخ قبل تحقق القبول» موجب حق فسخ ندارد قبل از اینکه قبول تحقق پیدا کند، به چه دلیل؟ می‌فرماید: «لأن مقتضى مقابلة الجمع بالجمع في **اوفوا بالعقود**» **اوفوا** بالعقود تقابل جمع به جمع است، جمیع عقود جمیع عاقدین، «هو التوزيع» جمیع مکلفین جمیع عقود، هر مکلفی باید به عقد خودش وفا کند، **اوفوا بالعقود** یعنی کلّ مکلف يجب عليه که ان یفی بعقده.

این تعبیر در کلمات نائینی فراوان است؛ مقابلة الجمع بالجمع انحلال می‌آورد، توزیع می‌آورد یعنی هر مکلف مکلفی، یعنی در عقد

بیع که دو طرف وجود دارد شامل بایع می‌شود، آقای بایع وفا کن و شامل مشتری هم می‌شود، آقای مشتری وفا کن، «فکَلْ مَکْلَفٌ مُلْزَمٌ بِالْإِتِمَامِ الَّذِي التَّزَمَ بِطَرَفِهِ وَ إِنْ لَمْ يَلْتَزِمِ الطَّرَفَ بَعْدَهُ» ولو طرف دیگری هنوز ملتزم نشده ولی این طرف که ملتزم شده باید به التزامش وفا کند.

باز شاهد دومی مرحوم نائینی می‌آورد می‌فرماید در بیع صرف و سلم، می‌دانید از مواردی که قبض معتبر است و اگر قبض نیاید ملکیتی واقع نمی‌شود در بیع صرف و سلم است، در بیع نقدین و در بیع سلم، باید قبض شود تا ملکیت بیاید. مرحوم نائینی می‌فرماید «و لذا نلتزم بوجوب التزام کلّ منهما بما التزم فی باب الصرف و السلم قبل القبض و إن توقّف الملكية علی القبض.» ولو ملکیت متوقف بر قبض است.

بالآخره نائینی می‌فرماید اینکه در عقد فضولی بر آن طرف اصیل وفا واجب است برای اینکه موضوع وفا در جایی است که کسی یک التزام عقدی پیدا کند، اینجا هم التزام عقدی وجود دارد، التزام عقدی که وجود دارد پس آن طرف باید وفا کند ولو اینکه هنوز ملکیت محقق نشده.

نائینی می‌فرماید: ما تجارت را با این توضیحی که دادیم به معنای مسبب می‌گیریم؛ یعنی ملکیت که حالا می‌گوییم یک تجارت عقدی داریم که همین بعث و اشتریت است که می‌گوییم یا گاهی اوقات تعبیر می‌کنیم به تجارت مصدری. یک تجارت مسببی داریم که از آن تعبیر به اسم مصدر می‌کنیم یعنی همان ملکیت، ادعای نائینی همین است که می‌فرماید تجارت در این آیه شریفه تجارت به معنای مسبب است، یعنی آن ملکیت، و در اینکه آن ملکیت باید مقارن با رضا باشد تردیدی نیست وقتی مالک می‌آید رضایت می‌دهد تازه می‌خواهد ملکیت حاصل شود و این مقرون و مقارن با رضایت است. لذا آیه کجایش دلالت بر بطلان بیع فضولی دارد؟

آیه دلالت ندارد که این انشاء صادر من الفضولی انشاء باطلی است، بعد در ادامه به شیخ یا کسانی که این نظریه را دارند می‌فرمایند شما حصر در آیه را انکار نکنید، یک. دوم نگویید این قید عن تراضٍ مثل **ربائیکم اللاتی فی حجورکم** هست که مرحوم شیخ فرمود این از قیود غالبیه است همان طوری که فی حجورکم قید غالبی است. می‌فرماید: نه حصر را کسی در آیه انکار کند و نه «عن تراضٍ» را بگوید قید غالبی است. در حقیقت به جناب شیخ می‌فرماید: مسئله خبر بعد از خبر را مطرح نکنید که بخواهید به وسیله‌ی این استدلال مستدل بر بطلان بیع فضولی را از بین ببرید، این ظهور در قیدیّت دارد و خبر بعد از خبر نیست.

ما قبلاً هم گفتیم، اگر کسی سؤال کند جناب نائینی کسانی مثل شیخ که می‌خواهند «عن تراضٍ» را خبر بعد از خبر قرار بدهند چطوری می‌خواهند آیه را معنا کنند؟ می‌فرماید اگر خبر بعد از خبر باشد آیه معنایش این می‌شود. نتیجه آیه این می‌شود که لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا یا تجارت باشد مطلقاً، یا اینکه تصرّفاتان از روی تراضی باشد. یعنی «عن تراضٍ» را کاری به تجارت نداریم، می‌گوییم هر تصرفی که از روی تراضی شد مباح است، هر اکلی که از روی تراضی شد.

استعمال لفظ در اکثر از معنا در قرآن

سؤال: مخاطبین عصر نزول آیه از این آیه چه برداشتی می‌کردند؟ آیا آنها هم همین احتمالات را در آیه می‌دادند؟ آیا ما نباید به همان برداشتی که آنان داشتند اکتفاء کنیم و وارد این مباحث نشویم؟

جواب: اینکه قرآن بطون دارد یک مقدار به این معناست. اولاً ما در بحث‌های قرآنی گفتیم ربما که اگر این معانی با هم قابل جمع باشد خداوند همه‌اش را اراده کرده باشد، یعنی در جاهایی احتمالاتی داده می‌شود که قابل جمع هست می‌توانیم بگوییم در یک

استعمال خدای تبارک و تعالی همه را اراده کرده مثلاً در آیه شریفه «**أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ**»، امر الله را به همان امر الله زمان نزول تطبیق بدهیم، یک، بگوییم یعنی نصب خدا. امر الله را به ظهور حضرت حجت (عج) تطبیق بدهیم، دو. امر الله را به قیامت تطبیق بدهیم، سه. چه اشکالی دارد بگوییم خدای تبارک و تعالی هر سه را از این اراده کرده است و خلاصه اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنا – بنا بر تعریف مختار – جائز است.

خلاصه کلام مرحوم نائینی

پس نائینی در ردّ قائلین به بطلان و مستدلّین به بطلان فرمود شما تجارت را اشتباه معنا کردید، تجارت معنای مسببی دارد و این معنای مسببی اش در فضولی از زمانی است که مالک اجازه می‌دهد، مالک که اجازه داد مقرون به رضایتش هم هست و تمام است. آقای خوئی هم اصل کلامش مال صاحب مقایس الانوار است، می‌فرماید تحقیقی که صاحب مقایس کرده همان را ما قبول داریم، فردا ان شاء الله یک جمع‌بندی می‌کنیم از آیه چه استظهاری می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ و أمّا توهم أنّ حمّله علی الاتصال خلاف الواقع، لعدم انحصار حلیة الأكل فی التجارة، فیمکن دفعه بأنّ الظاهر لیس تحریم التصرف فی مال الغیر، بل تحریم التصرفات الواقعة بین بعضهم مع بعض، فلذا قال تعالی: «لا تأکلوا أموالکم بینکم» فمورده التصرفات المعاملیة، و لو کالقمار المبنی علی نوع معاملة و معاوضة.

ثمّ إنّ کفایة الحصر فی بطلان تجارة الفضولی إنّما هی بناء علی قراءة رفع التجارة، فإنّ قوله تعالی «عَنْ تَرَضٍ» بمنزلة الخبر فلا حاجة إلی التقييد، بخلاف ما إذا قرئت بالنصب، فإنّ الحصر فقط لا یکفی، بل لا بد من کون «عَنْ تَرَضٍ» قیداً للخبر. نعم القیدیة فقط کافیة إذا كانت الآیة بصدد تحدید السبب المحلل و السبب المحرم، فلا حاجة إلی دعوی الحصر من قبل أداة الاستثناء، و لو کان قوله تعالی تَکُونُ تامة أمکن التقييد بناء علی قراءة الرفع أيضاً، لكنه خلاف الظاهر. (حاشیة کتاب مکاسب (للأصفهانی، ط – الحدیثة)، ج2، ص: 97)

[2] □ تقریب الاستدلال بالآیة المبارکة من وجهین ... و الثّانی سیاق التحدید فإنّ كلّ وصف ورد فی مقام التحدید یدلّ علی اختصاص الحكم بمورد الوصف و إن قلنا بأنّ الوصف لا مفهوم له فإنّ ذاك النزاع إنّما هو فی غیر مورد التحدید و أمّا فی مقام التحدید فحیث إنّهُ یعتبر فی الحدّ أن یکون جامعاً و مانعاً یدلّ علی الحصر فی مورد الوصف فمفاد الآیة الشریفة هو أنّ التجارة لا عن تراض من أقسام الباطل و لا یخفی أنّ کلاً من الوجهین لا یفید المستدلّ لأنّ التجارة هی المسبب و اعتبار مقارنة الرضا معه لا إشکال فیهِ و أمّا العقد فلا یطلق علیه التجارة حتی یعتبر صدوره عن رضی المالك و هذا لا ینافی اللزوم من طرف الأصل مع عدم تحقّق المسبّب كما سیأتی لأنّ وجوب الوفاء علیه من جهة التزامه العقدی و التزامه تحقّق و إن لم تتحقّق المملکیّة لتوقّفها علی رضاء الطّرف الآخر بل لو لم یتّم العقد أيضاً کالإیجاب قبل القبول یمکن أن یقال لیس للموجب الفسخ قبل تحقّق القبول لأنّ مقتضى مقابلة الجمع بالجمع فی «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» هو التوزیع فکل مکلف ملزم بالالتزام الذی التزم لطرفه و إن لم يلتزم الطّرف بعد و لذا نلتزم بوجوب التزام کلّ منهما بما التزم فی باب الصرف و السّلم قبل القبض و إن توقّف المملکیّة علی القبض.

و بالجملة وجوب الالتزام علی الأصل من أثر العقد المتحقّق بیّنه و بین الفضولی لا من أثر تحقّق التجارة الّتی هی المسبب فتوقّف التجارة علی رضا المالك لا یلازم بطلان الفضولی و لا وجه لإنکار الحصر و لا لدعوی أنّ القید وارد مورد الغالب و لا لإنکار القید و جعل قوله عزّ من قائل عن تراض خبراً بعد خبر لتکون بأنّ یکون مفاد الآیة لا تأکلوا أموالکم إلّا بنحو التجارة و إلّا بنحو الإباحة من المالك و رضاه بالتصرف لأنّ مع التقييد و الحصر أيضاً لا یدلّ علی بطلان الفضولی. (منية الطالب فی حاشیة مکاسب، ج1، ص: 220)